



عوامل مؤثر در پیروزی انقلاب اسلامی ایران

عاشورای ۱۳۵۷) به اوج خود رسید. در هر یک از این دو روز بیش از یک میلیون ایرانی به خیابان‌ها ریختند تا عزل و مرگ شاه را خواستار شوند.

این شاه همان شاهی است که در روز چهارشنبه ۲۶ شهریور ۱۳۲۰ پس از عزل پدرش از سلطنت توسط دولت انگلستان و به دستور این دولت به مجلس شورای ملی رفت تا سوگند وفاداری به قانون اساسی یاد کند. درباره رفتن شاه به مجلس شورای ملی داستان‌ها بر سر زبان‌ها افتاد. هر کس سخنی می‌گفت از هیاهو و هلپله مردمی که در مسیر ملوکانه صف بسته بودند و برای او کف می‌زدند و درود می‌فرستادند.

انقلاب اسلامی ایران به لحاظ تأثیراتی که در عرصه ملی، منطقه‌ای و جهانی داشته، پدیده‌ای قابل توجه، تأمل و پژوهش است. این انقلاب، متکی بر حرکت و حضور جمهور مردم بود، مردمی که حرکت آنان به تعبیر «میشل فوکو» تحقق روح جمعی یک ملت بوده و بر گرایش‌های اسلامی تکیه داشته است. رهبری سازش‌ناپذیر انقلاب، معتقد به نفی سلطه هر کشور خارجی بر سرنوشت ایران و نفی استبداد و دیکتاتوری و متکی بر توده‌های مردمی بود که سال‌ها در ایران رنج برده بودند.

تظاهرات علیه شاه در راه پیمایی‌های روزهای ۱۰ و ۱۱ دسامبر ۱۹۷۸ (تاسوعا و

آماده کرده است. از جانب دیگر، نقش مکتب اسلام و به‌خصوص اندیشه‌های تشیع در بسیج مردم، نقش عظیم رهبری امام خمینی در هدایت حرکت مردم از عوامل دیگر پیروزی انقلاب است که باید مورد توجه قرار گیرند.

در اینجا و در ابتدای بررسی عوامل مؤثر در وقوع انقلاب اسلامی، به ساختار سیاسی آن زمان می‌پردازیم و سپس، در صورت امکان جنبه‌های دیگر مورد توجه قرار می‌گیرند.

دوران سلطنت محمد رضا شاه را می‌توان به دو دوره عمده تقسیم کرد. دوران اول از ابتدای کسب قدرت در سال ۱۳۲۰ تا سال ۱۳۳۴ است. این دوران که متشنج‌ترین دوره‌های حیات سیاسی ایران محسوب می‌شود، شاه فاقد قدرت و اختیاری است که در دوره دوم حیات سیاسی خود کسب می‌کند. این دوران شامل دو سال و نیم نخست وزیری دکتر مصدق نیز می‌باشد. دوران دوم که از سال ۱۳۳۴ آغاز می‌شود و به مدت ۲۳ سال تا زمان سقوط شاه ادامه دارد، دوران حکومت مطلقه شاه در ایران است. در این دوران به موازات وابستگی شاه به آمریکا به میزان بیگانگی‌اش از مردم افزوده می‌شود. طی این دوران در واقع آمریکا قدرتمندترین حامی شاه در برخورد با مسایل گوناگون می‌شود. به عبارت دیگر، تکیه بر ایالات متحده هم پشتیبانی سیاسی برای شاه فراهم می‌کند و هم پشتیبانی روانشناختی (۱).

این شادی نه فقط برای شاه جوان بلکه برای عزل پدرش بود که سال‌ها مردم ایران را به صلابه کشیده بود و با تهدید و قلدری، نفس ملت را بریده بود. در این باره امام خمینی می‌گوید: «تأسف من از این بود که علیرغم اشغال کشور توسط نیروهای خارجی، مردم بسیار خوشحال بودند، زیرا از شر رضاخان دیکتاتور رها شده بودند.» در آن روزها به گمان هیچ کس نمی‌رسید که در سال‌های بعد و در یک شهریور دیگر شاهنشاه جوان بخت به شاه نگون بخت تبدیل شود که فرزندان و یا خود همان مردمی که برایش فریاد شادی کشیده و اتوموبیل او را بر سر دست بلند کرده و در استقبال از او زنده باد، پاینده باد گفته اند، یک دل و یک زبان فریاد کنند: تا شاه کفن نشود، این وطن، وطن نشود. پرسش بسیار مهم اساسی و تاریخی این است که چرا محمدرضا پهلوی که با آن شور و شکوه بر تخت نشست، با این پستی و زبونی از تخت پایین کشیده شد و با این خفت و خواری از کشور رانده شد؟

پاسخ به این سوال نیاز به پژوهش‌های بسیار دارد که قطعا در این مقال نمی‌گنجد، اما سعی می‌گردد به‌طور بسیار خلاصه به این مهم پرداخته شود.

بدون شک عوامل ریشه دار سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی در سقوط شاه و پیروزی انقلاب اسلامی نقش اساسی داشته و زمینه را برای یک تحول اساسی

طی این دوران شاه برای حفظ رژیم خود، متکی بر ترکیبی از سرکوب و جلب همکاری بود. از یک طرف همه گونه مخالفت را سرکوب می کرد و از طرف دیگر، بعضی از مخالفان را به عنوان نخبگان سیاسی جذب می نمود. به عنوان مثال، برخی از اعضاء پیشین حزب توده و سازمان دهندگان برنامه های ضدشاه در خارج از کشور را در پست های مهمی در دولت نصب کرد.

در آن زمان، گرچه نهادها و رویه های به ظاهر دمکراتیک هنوز در جامعه وجود داشت - از جمله انتخابات قانون گذاری، کنترل قوه قانون گذاری بر مجریه و حتی احزاب سیاسی - ولی این نهادها در واقع به پوسته غیر کارآمدی تبدیل شده بودند. شاه در تمامی جنبه های عمده سیاست گذاری دولت دخالت می کرد و در مسایلی از این قبیل که ارگان های دولتی کدام خط مشی را دنبال کنند، چه کسانی به مناصب مهم دیوان سالاری منصوب شوند، مجلس چه لایحه هایی را تصویب کند، تصمیم می گرفت (۱).

شاه بلند پایه ترین کادرهای دولتی را خود تعیین و یا از کار برکنار می کرد. به خاطر نقش برجسته شاه در تصمیم گیری، ارگان های دولتی کمتر اقتدار مستقلی داشتند یا هیچگاه نداشتند. پس از اوایل دهه ۱۳۴۰، نخست وزیران را انحصاراً شاه بر می گزید و مجلس به رقم حقوقش در قانون اساسی، فقط نقش نمایشی در این فرآیند بازی می کرد. بنابراین، نخست وزیر و کابینه اش

ابزاری برای اجرای تصمیم های شاه شدند. به این ترتیب، به مرور از اقتدار و اختیارات نهادهای سیاسی و اجتماعی که در جامعه جا افتاده بودند، کاسته شد و بر اختیارات شخص شاه افزوده گردید و حکومت فردی به تدریج همه جاگیر شد.

شاه می کوشید با پرداخت حقوق خوب به مقام های دولت و تحمل فساد، وفاداری آنها را تقویت کند و از نیروهای امنیتی و نوعی کابینه سایه که از نزدیک ترین مشاورانش تشکیل می شد، برای مراقبت از وفاداری و کارآیی مقام های دولت استفاده می کرد. این اقدامها، کنترل شخصی گسترده ای بر مقام های دولتی به شاه می بخشید و به این ترتیب، توانایی عمل مستقل را در آنان بیشتر تضعیف می کرد. مراکز قانون گذاری در ایران نیز از اوایل دهه ۱۳۴۰ از اقتدار واقعی برخوردار نبودند و صرفاً به عامل تأیید سیاستها و تصمیم های شاه تبدیل شده بودند. یکی از ویژگی های عمده سیستم سیاسی ایران در دوره حکومت محمدرضا آن بود که، علیرغم وجود یک سیستم حزبی دولتی از سال ۱۳۳۶، هر نوع فعالیت سیاسی مستقل ممنوع شده بود. در این سال شاه به توصیه آمریکا و بریتانیا به تقلید از سیستم پارلمانی وست مینستری تصمیم گرفت که حزب رسمی ملیون و مردم را تاسیس کند. این در حالی بود که نیروهای امنیتی، مانع مخالفان از ایجاد احزاب دیگر می شدند و دو حزب فوق الذکر

شاه که هیچ گونه تحمل شنیدن صدای مخالف را نداشت، بیش از پیش به سرکوب و زندان و شکنجه سیاسیون پرداخت تا به خیال خود حکومتش حفظ شود.

بین سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۵ حکومت وحشت و شکنجه بیش از پیش حاکم شد. صدها نفر اعدام شدند و هزاران نفر زندانی، در این دوران نهادهای مذهبی به‌طور خاص مورد تهاجم قرار می‌گرفتند. در این دوران نظام سیاسی ایران، به‌عنوان یک نظام سیاسی وابسته به یک فرد از ناپایدارترین نظام‌های موجود سیاسی بود. توسعه سیاسی دانسته و عمدا قربانی رشد اقتصادی مورد نظر شاه شده بود و طی دو سال آخر عمر رژیم، مشاوران خصوصی شاه و ایدئولوگ‌های جامعه در مورد غفلت نسبت به این امر هشدار می‌دادند. یکی از روزنامه‌نگاران وابسته به دربار در سال ۱۳۵۶ نوشت: «ایران وارد یک دهه سیاسی می‌شود، ولی ساختار دولت هنوز برای مواجهه با این ضرورت آماده نشده است» (۱).

در نهایت، بحران سیاسی در سراسر کشور، به خاطر تجمع ناراضایی مردم، کنترل و سرکوب شدید، تمرکزگرایی بیش از حد، فقدان آزادی، فساد، عدم کارایی و بوروکراسی دست و پاگیر جان مردم را به لب رساند و زمینه یک انقلاب عظیم را فراهم کرد.

اکنون و در ادامه بحث به بررسی وضعیت فرهنگی کشور در سال‌های قبل از انقلاب می‌پردازیم تا مشخص شود که

را به‌عنوان محمل‌هایی جهت مشارکت مردم در سیاست تبدیل می‌کردند، ولی واقع امر آن بود که جاذبه عمده این احزاب، سود بردن از فرصت‌ها و امکانات پیشرفت در عرصه‌های مختلف بود تا مشارکت در امر سیاسی. بعدها حزب ملیون به‌عنوان حزب طرفدار دولت، جای خود را به حزب ایران نوین داد (۱۳۴۲ هـ - ۱۹۶۳ م). این حزب برنامه انقلاب سفید را جزو آرمان‌های خود قرار داد و به سرعت تبدیل به زائده‌ای از حکومت شد. این حزب نیز همانندسلف خود فاقد هرگونه مشروعیت مردمی بود (۱). شاه که از شکست حزب ایران نوین و مردم برای بسیج پشتیبانی کافی از سیاست‌های خود ناراضی بود، در اوایل سال ۱۳۵۶ (۱۹۷۷) به‌طور ناگهانی این دو حزب را تعطیل و حزب واحد رستاخیز را جایگزین آن‌ها کرد. حزب جدید موظف بود براساس دستور به حزبی فراگیر تبدیل شود و همه مردم تحت فشار قرار گرفتند که به حزب جدید ملحق و اگرعلاقه‌ای به عضویت در این حزب ندارند، پاسپورت بگیرند و از ایران خارج شوند. از این زمان به بعد، فشار سیاسی و امنیتی روی افراد و گروه‌های مستقل افزایش می‌یافت و با کوچک‌ترین حرکت سیاسی برخوردی خشن و تهدیدآمیز صورت می‌گرفت. در این دوران دانشجویان در دانشگاه‌ها در زمان‌های مشخص و روزهای نام‌گذاری شده به اعتصاب و اعتراض می‌پرداختند و به همین دلیل تعدادی از آن‌ها دستگیر و روانه زندان می‌شدند.

نداشتند. آن‌ها این اعتقاد را تبلیغ می‌کردند که علاقه اصلی شاه، نوسازی ایران بر پایه روش‌های کشورهای غربی است. به این ترتیب، در ایران همچون بیشتر کشورهای جهان سوم، نوعی غربی ساختن، جای توسعه را گرفت. تقلید از عناصر سطحی غرب، بدون انجام تغییرات ضروری و بنیادین سیاسی و اجتماعی، وابستگی اقتصادی را همراه با وابستگی فرهنگی تشدید می‌کرد که این خود نیز از عوامل رشد نارضایتهای اجتماعی بود.

عامل نارضایتی مهم دیگر ساختار نظامی ایران بود. یکی از پایه‌های مهم قدرت شاه ارتش بود که رضاشاه آن را بنیاد گذاشت و خود شاه آن را تجهیز و نوسازی کرد. از سال‌های دهه ۱۳۰۰ به بعد ارتش بزرگترین وسیله اعمال فشار و اختناق و کنترل اوضاع در ایران بود. ارتش در کنارساواک به‌عنوان یک دستگاه اختناق در دست رژیم بود و همزمان با مسؤولیت حفاظت از مرزهای کشور در برابر هجوم بیگانگان، وظیفه نگهداری شاه بر تخت سلطنت را هم بر عهده داشت.

از سال ۱۳۰۰ به بعد هزینه‌های نظامی رو به افزایش، بخش قابل توجهی از درآمدهای دولت را که به‌طور عمده از طریق فروش نفت به دست می‌آمد، به خود اختصاص داد و بخش قابل توجهی از بودجه را جذب می‌کرد.

در تمام دوران حکومت شاه، بودجه نظامی هرگز کمتر از ۲۳ درصد بودجه کل کشور نبود و

نابه‌سامانی‌های فرهنگی نیز از عوامل دیگر وقوع انقلاب اسلامی بوده است.

شاه و پدرش در تلاش هایشان به منظور حفظ و احیای سنن قبل از اسلام به‌عنوان محوری برای ناسیونالیسم و رکن اصلی هویت ملی ایرانیان راه افراط پیمودند و از نفوذ اسلام شیعی در اذهان ایرانیان و سهم چشمگیر اسلام در تجدید حیات فرهنگی ایران - که از قرن سوم هجری آغاز گشت - غافل ماندند، در حالی که بیشتر آثار فلسفی و علمی و ادبی قابل ذکر ایران، مربوط به دوران اسلامی است.

سیاست‌های خاندان پهلوی، ایرانیان را واداشت که بین ایران و اسلام، یکی را انتخاب کنند. غالب ایرانیان از چنین انتخابی گریزان بودند. سلسله پهلوی ناسیونالیسم ایرانی را از مفهوم وفاداری به ایران و فرهنگ آن، به وفاداری به سلطنت و به‌خصوص خاندان پهلوی تغییر داد. اقدام دیگر شاه در این روند تغییر تقویم ایران به مناسبت پنجاهمین سالگرد بنیان‌گذاری سلسله پهلوی بود. سال ۱۳۵۵ به یکباره به سال ۲۵۳۵ شاهنشاهی تبدیل شد که تاثیر بسیار منفی روی ملت ایران گذاشت.

مشکل دیگر در توسعه فرهنگی کشور، نحوه برخورد با فرهنگ غرب بود. رسانه‌های ایران، از جمله رادیو و تلویزیون به تکثیر ارزش‌های غربی و مصرفی می‌پرداختند. این رسانه‌ها جلوه‌های فرهنگ غربی را بیشتر کرده و به نیازهای اساسی جامعه ایران توجه

می‌نمود، ولی واقعیت آن بود که ارتش ایران قادر به دفاع چندانی در برابر ارتش شوروی نبود. ارتشبد جم، رئیس سابق ستاد بزرگ ارتشتاران، معتقد بود که ارتش ایران هدف مشخصی نداشت و معلوم نبود برای مقابله و جنگ با چه کشوری است؟ با شوروی؟ با عراق؟ با ترکیه؟ بدون شک می‌توان گفت که ارتش ایران هدف نداشت (۱).

در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت: جامعه ایران در نظام استبدادی پهلوی دچار بحران هویت شده بود. تحولات اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و نظامی کشور در جهت تقویت استقلال و ارتقای اراده و هویت ملی نبود. نظام حکومتی به مثابه هرمی بود که به جای آن که تکیه‌اش بر قاعده هرم یعنی مردم باشد، به شخص شاه که در راس هرم بود، متکی بود و چنین تعادل ناپایدار و لغزانی در داخل متکی بر ارتش و ساواک و در خارج متکی به آمریکا و اسراییل بود. مجموعه این پدیده‌ها، زمینه را برای یک تحول و تغییر اساسی آماده می‌کرد که نیاز به یک رهبر مردمی و قدرتمند داشت تا بتواند به کمک اکثریت مردم ساختار لغزان رژیم پهلوی را به هم بریزد و انقلابی اساسی در کشور ایران به وجود آورد. امام خمینی که یک مرجع تقلید و استاد فلسفه و عرفان بود و مسایل سیاسی و اجتماعی را از دوران طلبگی خود دنبال می‌کرد و در حوزه‌های علمیه و در میان مردم جایگاه خاصی داشت، وارد صحنه انقلاب شد و با درایت کامل

در طول دهه ۶۰-۵۰ میلادی، این نسبت بسیار بالاتر و اغلب از ۳۵ درصد هم می‌گذشت. طی سال‌های دهه ۷۰ میلادی، برنامه خریدهای نظامی شاه به گونه‌ای بود که بخش مهمی از درآمدها را جذب می‌کرد، در حالی که هزینه‌های فوق برای بهبود اوضاع کشور و مردم ضروری و مورد نیاز بود (۱).

خرید ابزار آلات نظامی برای ارتش فقط با تصمیم شاه و بدون توجه به ضروریات بود و سران ارتش از خرید ساز و برگ‌های نظامی اطلاعی نداشتند. شاه تعهد خرید سلاح‌هایی را می‌کرد که استفاده از آن‌ها جز با وارد کردن ده‌ها هزار آمریکایی میسر نبود.

از جمله نقایص ساختاری ارتش که موجب نارضایتی در نیروهای مسلح شده بود، مقایسه وضع زندگی خود با زندگی افسران و درجه داران مستشاران آمریکایی بود. این امر شامل تفاوت فوق‌العاده فاحش حقوق و مزایای دو طرف می‌شد.

سیستم فرماندهی ارتش براساس قانون اساسی با شاه بود. این در حالی بود که فرماندهان سه گانه ارتش و رئیس ستاد ارتش اختیاری نداشتند و از طرف دیگر، شاه از بیم و قوع کودتا همواره از ظهور فرماندهان نظامی محبوب و صاحب درایت جلوگیری می‌کرد.

هر چند شاه همواره خطر شوروی را به‌عنوان مهم‌ترین تهدید علیه ایران عنوان می‌کرد و از آن برای خرید تسلیحات استفاده

این وظیفه بسیار سنگین را بر عهده گرفت. روشننگری‌های امام خمینی و دیگر روحانیون مبارز و برخی روشنفکران مسلمان همچون دکتر علی شریعتی با آرایه تفسیر جدید از اسلام، سبب شد که اسلام نقش اصلی خود را در بسیج توده‌ها ایفا نماید. تاکید امام خمینی بر عزت و اعتبار و شأن انسان‌ها تحت لوای پرچم اسلام، ماهیت ظلم ستیزی و نفی سلطه این مکتب، عدالت‌خواهی و تبیین اسلام براساس دو اصل مهم آزادی و استقلال، از جمله عوامل مهمی بودند که مردم را به سوی اسلام جلب می‌کرد.

امام خمینی معتقد بود اسلام را آن طوری که هست، معرفی نکردند و آن را مثل همه ادیان، افیونی برای جوامع دانستند، در حالی که در پناه اسلام، آزادی و استقلال، هدم پایگاه ظلم و فساد و رفع ایادی اجانب حاصل می‌شود. به این ترتیب، اسلام هویت جدیدی به مردم بخشید که در چارچوب این هویت جدید، حرکت انقلابی مردم شکل گرفت. در حالی که طبقات مستضعف جامعه طی دوران رژیم پهلوی دچار ستم مضاعف بودند، امام خمینی مخاطب خود را مستضعفین قرار داده و می‌گفت اسلام برای نجات مستضعفین آمده است. او تاکید می‌کرد که اسلام به خواسته‌های تمام مردم محروم جامعه عمل می‌پوشاند.

امام خمینی توانست مضامین موجود در اسلام، همچون شهادت و آرزوی یک حکومت

عادلانه را با مفاهیم جدید و در چارچوب نیرومند و جامع هماهنگ کند. تاریخ حرکت توده‌های مردم در صحنه سیاسی ایران که با تحریم تنباکو در سال ۱۳۰۹ - ۱۳۰۸ ه.ق (۱۸۹۲ - ۱۸۹۱ م) در پی فرمان میرزا حسن شیرازی آغاز شده بود، با رهبری امام خمینی وارد مرحله جدیدی شد. جنبه مهم و قابل توجه رهبری امام خمینی در آن بود که وی خود را با توده‌های مردم یکی می‌ساخت و بازبان آن‌ها و اصطلاحات آن‌ها، خواسته‌هایشان را بیان می‌داشت.

امام خمینی به نیروی عظیم مردم و ظرفیت والای آن‌ها برای ایجاد تغییرات اعتقاد داشت و با اتکای به نیروی همین مردم - که با دستان خالی به مصاف رژیم تا بن دندان مسلح پهلوی رفته بودند - توانست شاه را سرنگون کند.

سازش‌ناپذیری امام سبب شد که زیرکانه‌ترین ترفندهای دشمن خنثی شود. استحکام اراده، قاطعیت، عدم تزلزل و سازش‌ناپذیری امام ریشه در دو مساله مهم داشت. نخست اتکای به خدا و دوم اتکا به نیروی عظیم مردم.

بالاخره با روشن شدن نخستین جرقه‌های انقلاب در سال ۱۳۵۶ - که در پی انتشار مقاله روزنامه اطلاعات در ۱۷ دی ماه و آغاز حرکت‌های خود جوش مردمی از قم و ادامه آن در یک سلسله چهل‌ها در سراسر کشور رخ داد - امام خمینی با درایت و قدرت غیر قابل وصفی، هدایت حرکت مردم را تا سرنگونی رژیم و پیروزی انقلاب به دست گرفت.

این نظر علمی جامعه شناختی به‌طور کامل در مورد انقلاب اسلامی ایران صادق است و ملت ایران به‌طور کامل هر دو رهبر را دیده و شناخته‌اند. امید است که این مردم و انقلابیون درس‌های لازم را از این انقلاب مقدس فرا گرفته باشند تا دیگر شاهد تکرار چنین وقایعی نباشیم. انشالله. تاریخ آموزگار بزرگی است.

دکتر سید محمد صدر

با فرار شاه از کشور و ورود امام به میهن، بدون دستور حمله مسلحانه و یا اعمال خشونت به ۲۵۰۰ سال تاریخ شاهنشاهی در کشور ایران خاتمه داده شد(۱).

دانشمندان علوم سیاسی معتقد هستند که هر انقلابی دو رهبر دارد. رهبر منفی و رهبر مثبت، رهبر منفی همان دیکتاتور حاکم است که با اقدامات خلاف و استبدادی باعث نارضایتی مردم می‌شود و زمینه را برای وقوع یک اعتراض و انقلاب آماده می‌کند. رهبر مثبت فردی است که از این زمینه استفاده کرده و خواسته‌ها و مطالبات مردم را پی می‌گیرد و به کمک آن‌ها دیکتاتور را به زیر می‌کشد.

منبع

۱. کدیور ج. رویارویی انقلاب اسلامی ایران و آمریکا. چاپ اول. تهران: مؤسسه اطلاعات؛ ۱۳۷۲: ۶۳-۳۶.